

اجتماعی

از پاشایی و گادیپوری تا تَکیدو؛ قهرمانان نسلی که دیده نمی‌شود

وحید پوراستاد

۱ ساعت پیش



نیما رضایی که با نام نیما تَکیدو در فضای مجازی فعالیت می‌کند

قرار بود برنامه‌ای سرگرمی با حضور «نیما تَکیدو» و «امیر جی‌زد» از ظهر تا شب در «بلک‌باکس» ایران‌مال برگزار شود؛ ورود رایگان با ثبت‌نام پیشین، از ساعت ۱۲ تا ۲۰. برگزارکنندگان حدود پنج هزار بلیت در نظر گرفته بودند، اما ورود انبوه کسانی که ثبت‌نام نکرده بودند همه محاسبات را به هم زد.

پرده اول: ۱۴۰۵، نیما تَکیدو که دیگر توان دویدن نداشت

جمعه، دوم مرداد ۱۴۰۵. هنوز روز به نیمه نرسیده که راهروهای «ایران‌مال» بزرگ‌ترین مجتمع تجاری، تفریحی و فرهنگی در تهران چهره عوض می‌کند. صدای معمول یک مرکز خرید بزرگ در همه‌جانبه نوجوانانی گم می‌شود که از ورودی‌های مختلف به داخل می‌آیند. شماری از آنها از شهرهای دیگر خود را به تهران رسانده‌اند و بعضی را پدر و مادرهایشان همراهی می‌کنند؛ بزرگ‌ترهایی که تا همان روز شاید حتی نام کسی را که فرزندانشان برای دیدنش راهی ایران‌مال شده‌اند، نشنیده باشند.

قرار بود برنامه‌ای سرگرمی با حضور «نیم‌ا تکیدو» و «امیر جی‌زد» از ظهر تا شب در «بلک‌باکس» ایران‌مال برگزار شود؛ ورود رایگان با ثبت‌نام پیشین، از ساعت ۱۲ تا ۲۰. برگزارکنندگان حدود پنج هزار بلیت در نظر گرفته بودند، اما ورود انبوه کسانی که ثبت‌نام نکرده بودند همه محاسبات را به هم زد؛ پارکینگ‌ها پر شد و فاصله میان یک دیدار برنامه‌ریزی‌شده و ازدحامی مهارنشده، در مدتی کوتاه از میان رفت. آمارهای بزرگ‌تری هم از شمار حاضران منتشر شد، اما هیچ برآورد مستقلی آن ارقام را تأیید نکرده است.

در مرکز این جمعیت، نیم‌ا رضایی قرار داشت؛ همان «نیم‌ا تکیدو» که برای بسیاری از بزرگسالان نامی ناآشناست، اما مخاطبانی میلیونی در اینستاگرام و یوتیوب دارد. فعالیت جدی‌اش را از سال ۱۴۰۱ آغاز کرده و با ویدئوهای طنز و چالش‌های گروهی، جامعه بزرگی از مخاطبان نوجوان و جوان دور خود ساخته؛ ستاره‌ای که نه تلویزیون معرفی‌اش کرده، نه سینما. حتی گزارش وب‌سایت «عصر ایران» درباره او با همین پرسش آغاز می‌شود که آیا رسانه‌های رسمی اساساً این شخصیت محبوب را می‌شناسند؟!

فشار جمعیت به تدریج راه حرکت را بست. تکیدو برای دورشدن از حلقه هوادارانش ناچار شد از میان آب‌نمای مجموعه عبور کند و اعلام کرد زانو و پای راستش آسیب دیده. نیروهای انتظامی وارد شدند و بسیاری از حاضران بدون دیدن چهره فرد محبوبشان بازگشتند. آنچه با اطمینان می‌توان گفت، حضور جمعیتی بسیار بیشتر از ظرفیت پیش‌بینی‌شده و خروج برنامه از کنترل است، نه همه جزئیاتی که در ساعات نخست دست‌به‌دست شد.

On Thursday the Iranian YouTube Nima Tekido held a live event in Iran Mall. There were 5000 tickets sold for the event, but tens of thousands showed up. The event quickly got out of control. Nima himself got crushed under the crowds and appears to have broken his leg. pic.twitter.com/vaaXAwVZzt

Alireza Talakoubnejad (@websterkaroon) July 25, 2026 –

فیلم‌های آن روز وجه دیگری از ماجرا را هم نشان می‌دادند: تکیدو حتی وقتی میان جمعیت گرفتار شده بود، خشمش را متوجه هواداران نکرد و کوشید آرامشان کند. مخاطب گویی دوستی را می‌بیند که این‌بار چند متر آن‌سوتر ایستاده؛ پیوندی که سال‌ها روی صفحه تلفن شکل گرفته، در لحظه دیدار حضوری، ناگهان وزن پیدا می‌کند.

در شبکه‌های اجتماعی، بعضی‌ها با طعنه از «ظهور امام زمان تکیدو» نوشتند؛ تعبیری اغراق‌آمیز، اما اشاره‌ای ناخواسته به این واقعیت که شخصیتی تقریباً غایب از جهان رسمی توانسته بود هزاران نوجوان را به حرکت درآورد. ماجرای ایران‌مال فقط شکست در مدیریت یک برنامه نبود؛ آن روز، شکافی برای چند ساعت شکل عینی پیدا کرد میان جامعه‌ای که رسانه رسمی تصور می‌کند می‌شناسد، و نسلی که قهرمان‌ها و جهان‌فرهنگی‌اش را جای دیگری یافته است.

جبار رحمانی، جامعه‌شناس پیش از ماجرای ایران‌مال، در سال ۱۴۰۳ در گفت‌وگو با روزنامه «هم‌میهن»، مسئله را نه در ویژگی‌های ذاتی نسل جدید، بلکه در ساختاری می‌دید که امکان حضور و اثرگذاری را از آن گرفته است.

به گفته او: «نسل زد و جدید، نه بد است، نه خوب؛ بلکه یک نسل متفاوت با قابلیت‌های عصر خودش است. چالش بر سر این نسل نیست؛ بر سر فقدان امکان و فرصت کافی برای کنش‌مندی و اثرگذاری این نسل در نظم اجتماعی است. به عبارت دیگر چالش اصلی، نه نسل جدید که تصلب نسل حاکم است که فرصت جامعه‌پذیری، رشد و ابداع را از نسل جدید گرفته است. نسل زد احساس می‌کند که به بازی گرفته

نمی‌شود، لذا در برابر قوانین بازی موجود مقاومت می‌کند. نسلی که چشم‌انداز روشنی نداشته باشد، رویاهایش از او گرفته می‌شود و به جایی می‌رود که فکر می‌کند سرزمین رویایی اوست.»

پرده دوم: ۱۴۰۳، یک عصر پنجشنبه در تهرانپارس با گادپوری

اما صحنه ایران‌مال از هیچ، پدید نیامده بود. پنجشنبه ۲۲ آذر ۱۴۰۳، فلکه اول تهرانپارس نسخه دیگری از همین قصه را دیده بود. جمعیت اطراف فروشگاه‌های به نام «لوسیفر» لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شد؛ یک جی‌کلس سفید و یک دوج چلنجر به آرامی راه باز می‌کردند. داخل یکی از خودروها پوریا بشیری، رپر رشتی مشهور به «پوری» یا «گادپوری»، نشسته بود - خواننده‌ای از نسل تازه رپ فارسی که بخش بزرگی از جامعه او را نمی‌شناخت، اما در میان مخاطبان این موسیقی هوادارانی پرشور داشت.

او برای افتتاح فروشگاه به تهرانپارس آمده بود و فقط مدت کوتاهی پیشتر با یک پست، زمان حضورش را اعلام کرده بود؛ نه تبلیغ شهری در کار بود، نه پوشش تلویزیونی - همان یک پیام کافی بود.

به گزارش برخی از رسانه‌ها در ایران، خودروها با دشواری به مقابل فروشگاه رسیدند. محافظان پوری و همراهانش را به داخل بردند و درها بسته شد. بیرون، فشار جمعیت ادامه داشت؛ چند نفر از دیوار و تراس بالا رفتند تا خود را به خواننده برسانند. صدای شعار «گاده، گاده» و «این همه لشکر آمده، به عشق کفتر آمده» در خیابان می‌پیچید. کسی کبوتری آورده بود تا مقابل فروشگاه رها کند - اشاره‌ای به لقبی که در فضای رپ به او نسبت داده می‌شد. فشار جمعیت به آسیب دیدن شدید پای یکی از هواداران و حضور آمبولانس نیز انجامید.

پوری همان شب در یک پخش زنده بابت اتفاقات عذرخواهی کرد، اما آنچه در تهرانپارس دیده شد فقط هیجان هواداران یک رپر نبود؛ گروهی که در قاب رسانه‌های بزرگ حضور نداشت، نشان داد می‌تواند با یک پیام کوتاه بخشی از شهر را از حالت عادی خارج کند. گزارش‌هایی از صحنه‌های مشابه پیرامون حضور محمدرضا شایع، خواننده رپ در خیابان ایتالیا و «چرسی» دیگر رپر در شیراز هم منتشر شد؛ این موارد از نظر اندازه و میزان اختلال یکسان نبودند، اما هر بار پرسش مشابهی مطرح می‌شد: این چهره‌ها چه کسانی‌اند و این همه هوادار از کجا آمده است؟

در کنار جهان رسمی فرهنگ، اکوسیستم دیگری با ستاره‌ها و سلسله‌مراتب خودش شکل گرفته؛ نیما تکیدو، فرشاد سایلنت، پوریا پوتک، میا پلیز و ده‌ها نام دیگر ممکن است برای مدیران رسانه‌ای ناآشنا باشند، اما برای میلیون‌ها کاربر

بخشی از زندگی روزانه‌اند. در گذشته، شهرت از بالا به پایین توزیع می‌شد و تلویزیون تعیین می‌کرد چه کسی دیده شود؛ تلفن همراه این مسیر را برهم زده - یک جوان می‌تواند بدون هیچ دروازه رسمی، از اتاقش با میلیون‌ها نفر سخن بگوید. فیلترینگ هم نتوانسته این جهان را متوقف کند؛ نتیجه نه حذف، بلکه فاصله بیشتر میان فرهنگ رسمی و مخاطبان جوان بوده است.



گادپوری

حیات شبکه‌ای؛ جمعیتی که رهبر ندارد، اما راه خود را پیدا می‌کند

عباس کاظمی، جامعه‌شناس و پژوهشگر مطالعات فرهنگی، برای توضیح این جهان از مفهوم «حیات شبکه‌ای» استفاده می‌کند (مقاله «حیات شبکه‌ای و جنبش زندگی در ایران ۱۴۰۱، شماره ۸۲ اندیشه پویا). او میان حیات انجمنی - ساختارهای سلسله‌مراتبی احزاب و سازمان‌های رسمی با عضو و رهبر مشخص و حیات شبکه‌ای تمایز می‌گذارد؛ حیات شبکه‌ای از روابط دوستانه، جماعت‌های تفریحی و «پیوندهای

سست» ساخته می‌شود که در آن اعضا لزوماً یکدیگر را از نزدیک نمی‌شناسند، اما از طریق علایق و تجربه‌های مشترک متصل‌اند.

کاظمی از جماعت جوانان مرکز خرید کوروش (که خودش نمونه‌ای شناخته‌شده از این الگوست) و جمعیت تشییع مرتضی پاشایی یاد می‌کند - نمونه‌هایی که در آنها جمع‌های کوچک و پراکنده، بدون سازمانی مرکزی، در لحظه‌ای معین به جماعتی بزرگ نزدیک می‌شوند. همین تمایز بخشی از غافلگیری مکرر ساختار رسمی را توضیح می‌دهد: حکومتی که برای فهم هر تجمعی به دنبال حزب یا «دست پنهان» می‌گردد، به‌سختی می‌تواند شبکه‌ای بدون مرکز واحد را ببیند.

با این حال، این نظریه به معنای آن نیست که هواداران گادپوری یا نیما تکی‌دو باید بخشی از یک جنبش سیاسی دانسته شوند؛ شباهت در سازوکار اتصال است - ساختار افقی و توان تبدیل جمع‌های پراکنده به حضوری ناگهانی. این جمعیت‌ها ممکن است فردا از هم بپاشند، اما همین توان گرد آمدن نشان می‌دهد پراکندگی ظاهری جامعه به معنای نبود ارتباط نیست.

پیش از پاشایی؛ یک قرار ساده برای آب‌بازی

گادپوری و نیما تکی‌دو نخستین نمونه‌های این ظرفیت نبودند؛ حتی تشییع پاشایی هم نقطه آغاز قطعی نبود. هفتم مرداد ۱۳۹۰، صدها دختر و پسر جوان پس از فراخوانی در فیس‌بوک، با تفنگ‌های پلاستیکی و بطری آب در بوستان «آب‌وآتش» تهران جمع شدند؛ برنامه‌ای بی‌سخنران و بی‌خواسته سیاسی، صرفاً برای آب‌بازی. برخی گزارش‌ها شمار حاضران را بیش از پانصد نفر اعلام کردند.

تصاویر در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد و واکنش پلیس را برانگیخت؛ رئیس پلیس تهران از بازداشت شماری از شرکت‌کنندگان خبر داد و آنان را به رفتار «خلاف شئون اسلامی» متهم کرد. در شهرهای دیگر هم فراخوان‌های مشابه با بازداشت همراه شد. ماجرا دو حساسیت را همزمان آشکار کرد: بدگمانی حکومت به شادی آزادانه دختران و پسران، و نگرانی از جمعیتی بدون مجوز و سازمان‌دهی رسمی.

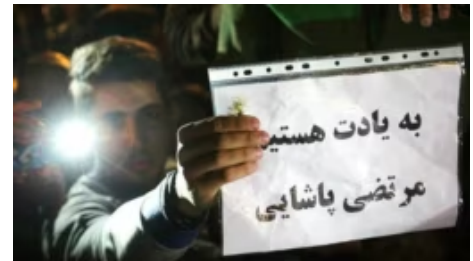


آب‌بازی در پارک آب و آتش

آن روز چهره مشهوری در مرکز تجمع نبود؛ ستاره برنامه، خود جمع بود - جوانان برای دیدن یکدیگر آمده بودند، نه یک خواننده. نشانه‌ای که نباید همه این رویدادها را صرفاً به هواداری از افراد مشهور فروکاست؛ گاهی خود امکان گرد آمدن، انگیزه اصلی است.

سه سال بعد؛ سوگی که خیابان‌های تهران را پر کرد

آبان ۱۳۹۳، شکل دیگری از این ظرفیت آشکار شد. مرتضی پاشایی، خواننده سی‌ساله موسیقی پاپ، پس از ابتلا به سرطان درگذشت. روز تشییع پیکرش، هزاران جوان خیابان‌های اطراف تالار وحدت را پر کردند؛ جمعیت تا چهارراه ولیعصر و ایستگاه‌های مترو امتداد یافت و ازدحام چنان بود که خاک‌سپاری او چند ساعت به تأخیر افتاد.



این گردهمایی با فراخوان هیچ حزب یا نهاد سیاسی شکل نگرفته بود؛ خبر مرگ و قرارهای تجمع از طریق پیام‌های اینترنتی و ارتباط مستقیم میان هواداران منتشر شد. شبکه‌ای که پیش از آن کمتر دیده شده بود، در مدت کوتاهی خود را در خیابان آشکار کرد و حکومت، رسانه‌ها و بخشی از جامعه را غافلگیر ساخت.

مرتضی پاشایی برخلاف نیما تکیدو و گادپوری کاملاً بیرون از ساختار رسمی نبود؛ آلبوم منتشر کرده بود و مجوز داشت. آنچه خارج از محاسبات بود، اندازه و ماهیت جامعه‌ای بود که پیرامونش شکل گرفته بود - شبکه‌ای که به هوادارانش امکان داد سوگی فردی را به حضوری گسترده در فضای عمومی تبدیل کنند. سه سال پیشتر در آب‌وآتش، یک قرار برای شادی جمعیت ساخته بود؛ در تشییع پاشایی، سوگ همان نقش را ایفا کرد. سال‌ها بعد، گادپوری و تکیدو نشان دادند یک چهره فرهنگی خارج از معیارهای حکومت می‌تواند با یک پست کوتاه، دوباره این شبکه‌های پراکنده را به نقطه‌ای مشخص بکشاند.

پیش از گادپوری؛ میتینگ دهه‌هشتادی‌ها در کوروش

میان تشییع پاشایی و ماجرای گادپوری هم نمونه‌ای از فاصله کمتر دیده‌شده وجود دارد. در ۱۸ خرداد ۱۳۹۵، صدها دانش‌آموز، عمدتاً متولد دهه ۸۰، پس از فراخوان‌هایی در تلگرام و اینستاگرام در مرکز خرید کوروش تهران جمع شدند. آنها برای جشن پایان امتحانات و یک دورهمی آمده بودند و بسیاری پیش از آن یکدیگر را نمی‌شناختند. ازدحام، فعالیت عادی مجتمع را مختل کرد و ماجرا با مداخله پلیس و تعطیلی موقت مرکز خرید پایان یافت.

این همان نمونه‌ای است که عباس کاظمی جامعه‌شناس، برای توضیح «حیات شبکه‌ای» به آن اشاره می‌کند: جمع‌های پراکنده‌ای که بدون حزب، رهبر یا سازمان رسمی، از طریق پیوندهای مجازی یکدیگر را پیدا می‌کنند و ناگهان در فضای واقعی به جماعتی بزرگ تبدیل می‌شوند. برخلاف تشییع پاشایی، این‌جا نه سوگ در کار بود و نه محبوبیت یک ستاره؛ فقط بهانه‌ای ساده - پایان امتحانات - برای دیدن هم‌سن‌وسالان و تجربه یک اجتماع بزرگ. همین نکته دوباره تأیید می‌کند که این جمعیت‌ها الزاماً حول یک چهره مشهور شکل نمی‌گیرند؛ گاهی خود امکان گرد آمدن کافی است.

اتاقی که جامعه مدت‌هاست ترک کرده است

مهدی سلیمانی پژوهشگر جامعه‌شناسی در مطلبی در سال ۱۳۹۸ با عنوان «اتاق خالی» (کانال تلگرامی «راهپانه») این فاصله را در یک تصویر خلاصه کرد: فرهنگ دارد «جایی دیگر» ساخته می‌شود. او از اینفلوئنسرها، خوانندگان پاپ و رپ و میلیون‌ها مخاطبی نوشت که بیرون از میدان دید نهادهای رسمی، کارخانه فرهنگی دیگری ساخته‌اند؛ مرگ پاشایی یا حرکت هواداران یک خواننده، فقط لحظه‌هایی هستند که این جهان پنهان از برابر چشم سیاست‌گذاران عبور می‌کند - همه شگفت‌زده می‌شوند و تا مواجهه بعدی به بحث‌های آشنای خود بازمی‌گردند. استعاره «اتاق خالی» از همین‌جا می‌آید: دستگاه رسمی و نخبگان همچنان سخن می‌گویند، اما بخش بزرگی از جامعه مدت‌هاست آن اتاق را ترک کرده است.

این ناآشنایی گاهی به تحقیر بدل می‌شود؛ جمعیتی که برای یک رپر یا یوتیوبر گرد می‌آید، به «سطحی» یا «بی‌فرهنگ» بودن تقلیل داده می‌شود، بی‌آنکه پرسیده شود چه خلأیی این رابطه را ساخته. اما تحقیر

پنج صحنه، یک سازوکار مشترک

آب‌بازی بوستان آب‌و‌آتش (۱۳۹۰)، تشییع مرتضی پاشایی (۱۳۹۳)، میتینگ دهه هشتادی‌ها در کوروش (۱۳۹۵)، استقبال از گادپوری (۱۴۰۳) و ازدحام هواداران نیما تکیدو (مرداد ۱۴۰۵)، پنج نمونه روشن در فاصله ۱۵ سال‌اند؛ نه لزوماً نخستین یا تنها نمونه‌ها. نام‌ها و انگیزه‌ها یکسان نیست - آب‌و‌آتش و کوروش تفریح بودند، پاشایی سوگواری، گادپوری و تکیدو دیدار با چهره‌ای محبوب - اما خطی مشترک میان‌شان هست: توانایی شبکه‌هایی بیرون از کنترل نهادهای رسمی برای گرد آوردن سریع جمعیت در فضای عمومی.

مریم زارعیان، جامعه‌شناس و پژوهشگر، در گفت‌وگو با مجله شماره ۷۷۳ «تجارت فردا» این توان را «قدرت بسیج‌کنندگی» نامید؛ امکان جمع کردن انبوهی از مردم حول یک موضوع. به گفته او، این قدرت زمانی بیشتر در اختیار گروه‌های سیاسی بود، اما با کاهش توان آنها برای فراخوان عمومی، بخشی از آن به هنرمندان و چهره‌های محبوب منتقل شده؛ موسیقی به دلیل توانایی‌اش در بازتاب تجربه‌های مشترک، امکان ویژه‌ای برای این بسیج دارد و رسانه‌های اجتماعی نیز پیام را بدون واسطه رسمی به مخاطب می‌رسانند.

این جابه‌جایی به معنای ناپدید شدن قدرت نهادهای سیاسی یا مذهبی نیست؛ آنها همچنان از تشکیلات و بودجه گسترده برخوردارند. تفاوت این‌جاست که چهره‌های فرهنگی تازه، بدون ستاد رسمی، می‌توانند مستقیماً مخاطبان‌شان را به حرکت درآورند. وقتی نهادی رسمی با همه امکاناتش نمی‌تواند شمار اندکی از نوجوانان را جمع کند، اما یک رپر با یک پست هزاران نفر را به خیابان می‌آورد، بخشی از قدرت تعیین مرجع جابه‌جا شده است.

بیشتر در این باره:

برخورد قوه قضاییه با عوامل یک کنسرت در تهران در پی انتشار ویدئویی از آن



با این حال، محبوبیت و بسیج لحظه‌ای با سازمان‌یافتگی سیاسی یکی نیست؛ هواداران یک یوتیوبر فقط به دلیل حضور در ایران‌مال به نیروی سیاسی تبدیل نمی‌شوند. اهمیت این جمعیت جای دیگری است: نشان می‌دهد نسلی که پراکنده به نظر می‌رسد، در شرایطی معین می‌تواند به سرعت یکدیگر را پیدا کند. برای نوجوانی که بخش بزرگی از زندگی‌اش در فضای مجازی می‌گذرد، حضور در ایران‌مال فقط عکس گرفتن با یک چهره مشهور نیست؛ او وارد جمعی می‌شود که زبانش را می‌فهمد و برای چند ساعت احساس می‌کند عضو نیرویی بزرگ‌تر است.

در پس این پدیده، کمبود فرصت‌های تفریح و شادی جمعی هم قرار دارد؛ در جامعه‌ای که مجالس سوگواری به آسانی برگزار می‌شود اما بسیاری از شکل‌های هیجان جوانان با سوءظن روبه‌روست، هر روزنه کوچک ممکن است به رویدادی بزرگ‌تر از ظرفیت مکان بدل شود.

پای آسیب‌دیده نیما تکیدو بهبود پیدا می‌کند. آب‌نمای ایران‌مال به حالت عادی بازمی‌گردد. فروشگاه تهرانپارس چراغ‌هایش را روشن می‌کند و عذرخواهی گادپوری میان محتواهای تازه گم می‌شود. اما شبکه‌ای که این صحنه‌ها را ساخته از بین نمی‌رود؛ بخشی از جامعه جوان ایران، قهرمان‌هایشان را

خودشان برمی‌گزینند و رسانه‌ها معمولاً زمانی متوجه حضورشان می‌شوند که دیگر نمی‌توان نادیده‌شان گرفت.

پرسش اصلی این نیست که چرا نوجوانان نیما تکیدو را دوست دارند یا نسل بعدی چه کسی را ستایش خواهد کرد. پرسش این است که ساختار رسمی چند بار دیگر باید با چنین صحنه‌هایی روبه‌رو شود تا بپذیرد جامعه‌ای که در قاب رسمی او دیده نمی‌شود، بیرون از قاب غیر رسمی زنده است.

جمعیت ایران‌مال ناگهان به وجود نیامد؛ فقط چند ساعتی از صفحه موبایل‌ها سر بیرون آورد و خودی نشان داد.

وحید پوراستاد



وحید پوراستاد، روزنامه‌نگار سیاسی است که سابقه نزدیک به دو دهه فعالیت روزنامه‌نگاری در روزنامه‌های مختلف ایران را دارد. او از اواخر سال ۸۹ به تحریریه رادیو فردا پیوست و در مدت فعالیت خود در رادیو فردا چندین مستند رادیویی و تلویزیونی نیز از جمله «سلول انفرادی»، «سی جنجال یک رئیس‌جمهور»، «پرونده قاضی سعید مرتضوی» و فیلم مستند «در اتاق بازجویی» را ساخته است.

این مطلب بخشی از:

فرهنگ و زندگی

فراتر از خبر

بایگانی

اجتماعی

سیاسی